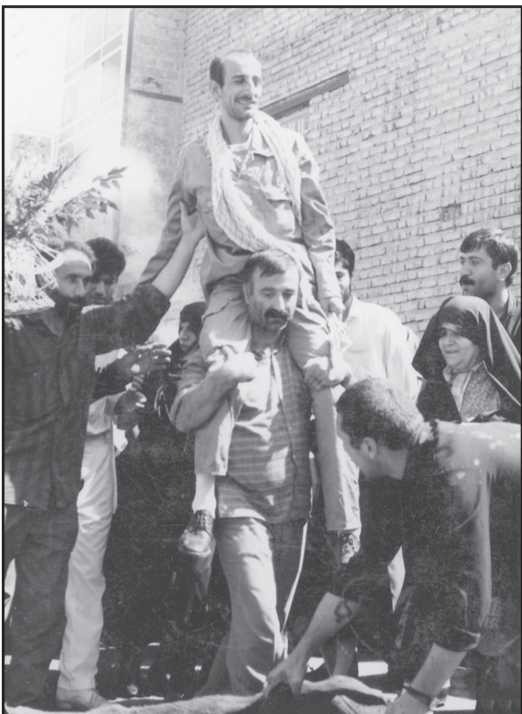


اسارت از زبان آزاده سرافراز، سید ابوالفضل سیدحسینی:

ماه عسل با طعم تلخ سه هزار روز اسارت!

بودند، بخصوص عملیاتی‌هایی که عراق کشته و اسیر زیاد می‌داد، نیروهای بعضی با وحشیگری تمام و



با هر وسیله‌ای که در دست داشتند به جان آزادگان افتاده و به شدت آنها را مورد ضرب و شتم قرار می‌دادند.

***همانگی کارهای شما و مدیریت آزادگان در اردوگاه‌ها چگونه اعمال می‌شد؟**

اردوگاه ما خود همانند یک کشور بود و در رده‌های مختلف، رزمندگانی بودند که وظایف مختلفی را به دوش داشتند، در راس همه آنها حاج آقای ابوترابی قرار داشتند که با رهنمودها و سخنان ارزشمند خود، مدیریت مجموعه آزادگان و رهبری آنها را به عهده داشتند و با اعمال مدیریت خود جلوی بسیاری از حوادث و اتفاقات ناگوار گرفته

***ظاهراً یک بار شما را به دادگاه عراق برده‌اند، چرا؟**

در روزهای اسارت مرتب از سوی نیروهای بعضی تهدید می‌شدیم که حق حضور بیش از سه نفر با هم در اردوگاه را نداریم و یا حق طبخ غذا و تهیه هر نوع غذایی را نداریم و اگر کارهایی که از آنها منع شده‌ایم را انجام بدهیم، با اشد مجازات تنبیه می‌شویم و جالب است وقتی چیزی را می‌گفتند حتما اجرا هم می‌کردند.

یکی از روزها که جشنی در راه بود من و دوستانم تصمیم گرفتیم که حلوا درست کنیم، لذا پس از تهیه شکر و آرد - از نان‌های خشک و باقی مانده از غذاهای روز مره- و با گم‌ناردن یکی از بچه‌ها در جلوی پنجره اردوگاه جهت نگهبانی و اینکه اگر نیروها

نگهبان‌های عراقی متوجه شدند به ما خبر بدهند، کار پختن حلوا را شروع کردیم.

کم کم حلوا پخته شد و بوی آن فضای اردوگاه را برداشت. چند دقیقه‌ای نگذشته بود که سرباز و نگهبان عراقی متوجه کار ما شد و به داخل آسایشگاه آمد. او که ماجرا را فهمیده بود مرا که مسئول آسایشگاه بودم به همراه چند نفر دیگر چشم‌هایمان را بسته و از آسایشگاه خارج و به محل بازجویی که اتاقی در طبقه فوقانی اردوگاه بود منتقل ساختند.

وارد اتاق که شدم، هیچ کجرا وارد نمی‌دیدم فقط ضربات شلاق بود که به بدنم وارد می‌شد، آن هم با سیم‌های تلفن صحرایی. در ادامه پس از بازجویی‌ها و شکنجه‌های مختلف ما را به دادگاهی که در استخبارات تشکیل داده بودند، فرستادند، ضمن این که به ظاهر

را به دادگاه فرستاده و نسبت به جرم‌هایی که مرتکب شده‌اند برایشان تصمیم می‌گیریم، که با انعکاس این رویداد، برخورد عراقی‌ها هم تغییر کرد و ما را به موصل ۲ انتقال دادند.

***معمولاً در چه ایامی شما را شکنجه می‌کردند؟**

هر گاه رزمندگان ما عملیات انجام داده و در آن عملیات موفق

شهرداری بندرماهشهر به استناد موافقت‌نامه شماره ۱۸/ش مورخ ۱۴۰۱/۱۱/۱۴

شهرداری بندرماهشهر به استناد موافقت‌نامه شماره ۱۸/ش مورخ ۱۴۰۱/۱۱/۱۴

شهرداری بندرماهشهر به استناد موافقت‌نامه شماره ۱۸/ش مورخ ۱۴۰۱/۱۱/۱۴

شهرداری بندرماهشهر به استناد موافقت‌نامه شماره ۱۸/ش مورخ ۱۴۰۱/۱۱/۱۴

شهرداری بندرماهشهر به استناد موافقت‌نامه شماره ۱۸/ش مورخ ۱۴۰۱/۱۱/۱۴

شهرداری بندرماهشهر به استناد موافقت‌نامه شماره ۱۸/ش مورخ ۱۴۰۱/۱۱/۱۴

شهرداری بندرماهشهر به استناد موافقت‌نامه شماره ۱۸/ش مورخ ۱۴۰۱/۱۱/۱۴

شهرداری بندرماهشهر به استناد موافقت‌نامه شماره ۱۸/ش مورخ ۱۴۰۱/۱۱/۱۴

شهرداری بندرماهشهر به استناد موافقت‌نامه شماره ۱۸/ش مورخ ۱۴۰۱/۱۱/۱۴

شهرداری بندرماهشهر به استناد موافقت‌نامه شماره ۱۸/ش مورخ ۱۴۰۱/۱۱/۱۴

شهرداری بندرماهشهر به استناد موافقت‌نامه شماره ۱۸/ش مورخ ۱۴۰۱/۱۱/۱۴

شهرداری بندرماهشهر به استناد موافقت‌نامه شماره ۱۸/ش مورخ ۱۴۰۱/۱۱/۱۴

شهرداری بندرماهشهر به استناد موافقت‌نامه شماره ۱۸/ش مورخ ۱۴۰۱/۱۱/۱۴

شهرداری بندرماهشهر به استناد موافقت‌نامه شماره ۱۸/ش مورخ ۱۴۰۱/۱۱/۱۴

شهرداری بندرماهشهر به استناد موافقت‌نامه شماره ۱۸/ش مورخ ۱۴۰۱/۱۱/۱۴

شهرداری بندرماهشهر به استناد موافقت‌نامه شماره ۱۸/ش مورخ ۱۴۰۱/۱۱/۱۴

شهرداری بندرماهشهر به استناد موافقت‌نامه شماره ۱۸/ش مورخ ۱۴۰۱/۱۱/۱۴

شهرداری بندرماهشهر به استناد موافقت‌نامه شماره ۱۸/ش مورخ ۱۴۰۱/۱۱/۱۴

روز تمام مرا در آنجا نگهداشته و علاوه بر شکنجه‌های فراوان از من تعهد گرفتند که حق معرفی آن افراد را به سایر رزمندگان ندارم و اگر این کار را بکنم مرا خواهند کشت.

***از آزادی بگویید و این که چگونه مطلع شدید آزاد می‌شوید؟**

در گذشته چندین بار موضوع آزادی اسرا مطرح شده بود و خبرش برایمان تکراری و نامطمئن بود تا روز ۲۳ مرداد ماه که ۷ صبح و طبق معمول برخی روزها که خبری در راه بود، بلندگوهای اردوگاه روشن شده و اعلام داشتند که صدام در خصوص جنگ ایران و عراق و دولت‌های عربی و اسلامی ایران پیام مهمی دارند که به آن

رسیدیم متوجه شدم این افسر همان شخصی است که در ماجرای حلوا پختن ما، افسر بازجو و رای دهنده حکم دادگاه بوده، لذا بدون توجه و خداحافظی با او به طرف استانتار بابل رفته و قرآن را گرفته و به سمت مرز خسروی حرکت کردم که افسر فوق هم که کینه کینه فراوانی از من داشت، مرا شناخته و پس از فحاشی دستور داد مرا برگردانند و دوباره به اردوگاه منتقل کنند.

لذا مرا که در این لحظات انگار همه عالم بر سرم آوار شده است را به اتاقی در آنجا منتقل کردند، اما با وساطت نیروهای صلیب سرخ و نماینده ایران قرار شد من از ایشان معذرت خواهی کرده و برگردم که همین کار را هم کرده و علی‌رغم اینکه چهره او مملو از کینه نسبت به من بود قدم به سوی مرز خسروی و آغوش گرم ایران اسلامی برداشتم.

توجه کنید. سپس موضوع قبول قطمانه و تبادل اسرا به به طور جدی مطرح شد.

همزمان نیروهای صلیب سرخ وارد کمپ شده و با حضور در اتاق‌ها اسامی بچه‌ها را قرائت کرده و برای آنها کارت آزادی صادر کردند. سرانجام هم نوبت به اتاق ما رسید و کارت‌های آزادی ما هم صادر شد و این

بله و به خاطر همین هم ۳

شهرداری بندرماهشهر به استناد موافقت‌نامه شماره ۱۸/ش مورخ ۱۴۰۱/۱۱/۱۴

شهرداری بندرماهشهر به استناد موافقت‌نامه شماره ۱۸/ش مورخ ۱۴۰۱/۱۱/۱۴

شهرداری بندرماهشهر به استناد موافقت‌نامه شماره ۱۸/ش مورخ ۱۴۰۱/۱۱/۱۴

شهرداری بندرماهشهر به استناد موافقت‌نامه شماره ۱۸/ش مورخ ۱۴۰۱/۱۱/۱۴

شهرداری بندرماهشهر به استناد موافقت‌نامه شماره ۱۸/ش مورخ ۱۴۰۱/۱۱/۱۴

شهرداری بندرماهشهر به استناد موافقت‌نامه شماره ۱۸/ش مورخ ۱۴۰۱/۱۱/۱۴

شهرداری بندرماهشهر به استناد موافقت‌نامه شماره ۱۸/ش مورخ ۱۴۰۱/۱۱/۱۴

شهرداری بندرماهشهر به استناد موافقت‌نامه شماره ۱۸/ش مورخ ۱۴۰۱/۱۱/۱۴

شهرداری بندرماهشهر به استناد موافقت‌نامه شماره ۱۸/ش مورخ ۱۴۰۱/۱۱/۱۴

شهرداری بندرماهشهر به استناد موافقت‌نامه شماره ۱۸/ش مورخ ۱۴۰۱/۱۱/۱۴

شهرداری بندرماهشهر به استناد موافقت‌نامه شماره ۱۸/ش مورخ ۱۴۰۱/۱۱/۱۴

شهرداری بندرماهشهر به استناد موافقت‌نامه شماره ۱۸/ش مورخ ۱۴۰۱/۱۱/۱۴

شهرداری بندرماهشهر به استناد موافقت‌نامه شماره ۱۸/ش مورخ ۱۴۰۱/۱۱/۱۴

شهرداری بندرماهشهر به استناد موافقت‌نامه شماره ۱۸/ش مورخ ۱۴۰۱/۱۱/۱۴

شهرداری بندرماهشهر به استناد موافقت‌نامه شماره ۱۸/ش مورخ ۱۴۰۱/۱۱/۱۴

شهرداری بندرماهشهر به استناد موافقت‌نامه شماره ۱۸/ش مورخ ۱۴۰۱/۱۱/۱۴

شهرداری بندرماهشهر به استناد موافقت‌نامه شماره ۱۸/ش مورخ ۱۴۰۱/۱۱/۱۴

شهرداری بندرماهشهر به استناد موافقت‌نامه شماره ۱۸/ش مورخ ۱۴۰۱/۱۱/۱۴

شهرداری بندرماهشهر به استناد موافقت‌نامه شماره ۱۸/ش مورخ ۱۴۰۱/۱۱/۱۴

شهرداری بندرماهشهر به استناد موافقت‌نامه شماره ۱۸/ش مورخ ۱۴۰۱/۱۱/۱۴

شهرداری بندرماهشهر به استناد موافقت‌نامه شماره ۱۸/ش مورخ ۱۴۰۱/۱۱/۱۴

شهرداری بندرماهشهر به استناد موافقت‌نامه شماره ۱۸/ش مورخ ۱۴۰۱/۱۱/۱۴

شهرداری بندرماهشهر به استناد موافقت‌نامه شماره ۱۸/ش مورخ ۱۴۰۱/۱۱/۱۴

قسمت دوم و پایانی
*حسن شکیب زاده

باورش واقعا برایمان سخت بود چرا که اصلا آمیدی به آزادی نداشتیم.

روز ۵ شنبه بود که ما را از اردوگاه به آسایشگاه راه آهن منتقل کرده و پس از حرکت قطار، لباس و وسایل شخصی در اختیار ما قرار دادند و گفتند شما راهی ایران هستید.

یک شب کامل در راه بودیم تا از موصل به بغداد برسیم، از آنجا هم ما را با اتوبوس به مرز خسروی آوردند تا به ایران بیایم. به مرز خسروی که رسیدیم یک سرتیپ عراقی که مسئول اسرا بود به همراه نمایندگان صلیب سرخ و استانتار بابل ایستاده بودند که رزمندگان را بدرقه کرده و یک جلد قرآن مجید نیز به آنها اهدا می‌کردند.

به نزدیک افسر عراقی که رسیدیم متوجه شدم این افسر همان شخصی است که در ماجرای حلوا پختن ما، افسر بازجو و رای دهنده حکم دادگاه بوده، لذا بدون توجه و خداحافظی با او به طرف استانتار بابل رفته و قرآن را گرفته و به سمت مرز خسروی حرکت کردم که افسر فوق هم که کینه کینه فراوانی از من داشت، مرا شناخته و پس از فحاشی دستور داد مرا برگردانند و دوباره به اردوگاه منتقل کنند.

لذا مرا که در این لحظات انگار همه عالم بر سرم آوار شده است را به اتاقی در آنجا منتقل کردند، اما با وساطت نیروهای صلیب سرخ و نماینده ایران قرار شد من از ایشان معذرت خواهی کرده و برگردم که همین کار را هم کرده و علی‌رغم اینکه چهره او مملو از کینه نسبت به من بود قدم به سوی مرز خسروی و آغوش گرم ایران اسلامی برداشتم.

توجه کنید. سپس موضوع قبول قطمانه و تبادل اسرا به به طور جدی مطرح شد.

همزمان نیروهای صلیب سرخ وارد کمپ شده و با حضور در اتاق‌ها اسامی بچه‌ها را قرائت کرده و برای آنها کارت آزادی صادر کردند. سرانجام هم نوبت به اتاق ما رسید و کارت‌های آزادی ما هم صادر شد و این

بله و به خاطر همین هم ۳

شهرداری بندرماهشهر به استناد موافقت‌نامه شماره ۱۸/ش مورخ ۱۴۰۱/۱۱/۱۴

شهرداری بندرماهشهر به استناد موافقت‌نامه شماره ۱۸/ش مورخ ۱۴۰۱/۱۱/۱۴

شهرداری بندرماهشهر به استناد موافقت‌نامه شماره ۱۸/ش مورخ ۱۴۰۱/۱۱/۱۴

شهرداری بندرماهشهر به استناد موافقت‌نامه شماره ۱۸/ش مورخ ۱۴۰۱/۱۱/۱۴

شهرداری بندرماهشهر به استناد موافقت‌نامه شماره ۱۸/ش مورخ ۱۴۰۱/۱۱/۱۴

شهرداری بندرماهشهر به استناد موافقت‌نامه شماره ۱۸/ش مورخ ۱۴۰۱/۱۱/۱۴

شهرداری بندرماهشهر به استناد موافقت‌نامه شماره ۱۸/ش مورخ ۱۴۰۱/۱۱/۱۴

شهرداری بندرماهشهر به استناد موافقت‌نامه شماره ۱۸/ش مورخ ۱۴۰۱/۱۱/۱۴

شهرداری بندرماهشهر به استناد موافقت‌نامه شماره ۱۸/ش مورخ ۱۴۰۱/۱۱/۱۴

شهرداری بندرماهشهر به استناد موافقت‌نامه شماره ۱۸/ش مورخ ۱۴۰۱/۱۱/۱۴

شهرداری بندرماهشهر به استناد موافقت‌نامه شماره ۱۸/ش مورخ ۱۴۰۱/۱۱/۱۴

شهرداری بندرماهشهر به استناد موافقت‌نامه شماره ۱۸/ش مورخ ۱۴۰۱/۱۱/۱۴

شهرداری بندرماهشهر به استناد موافقت‌نامه شماره ۱۸/ش مورخ ۱۴۰۱/۱۱/۱۴

شهرداری بندرماهشهر به استناد موافقت‌نامه شماره ۱۸/ش مورخ ۱۴۰۱/۱۱/۱۴

شهرداری بندرماهشهر به استناد موافقت‌نامه شماره ۱۸/ش مورخ ۱۴۰۱/۱۱/۱۴

شهرداری بندرماهشهر به استناد موافقت‌نامه شماره ۱۸/ش مورخ ۱۴۰۱/۱۱/۱۴

شهرداری بندرماهشهر به استناد موافقت‌نامه شماره ۱۸/ش مورخ ۱۴۰۱/۱۱/۱۴

شهرداری بندرماهشهر به استناد موافقت‌نامه شماره ۱۸/ش مورخ ۱۴۰۱/۱۱/۱۴

شهرداری بندرماهشهر به استناد موافقت‌نامه شماره ۱۸/ش مورخ ۱۴۰۱/۱۱/۱۴

شهرداری بندرماهشهر به استناد موافقت‌نامه شماره ۱۸/ش مورخ ۱۴۰۱/۱۱/۱۴

شهرداری بندرماهشهر به استناد موافقت‌نامه شماره ۱۸/ش مورخ ۱۴۰۱/۱۱/۱۴

شهرداری بندرماهشهر به استناد موافقت‌نامه شماره ۱۸/ش مورخ ۱۴۰۱/۱۱/۱۴

شهرداری بندرماهشهر به استناد موافقت‌نامه شماره ۱۸/ش مورخ ۱۴۰۱/۱۱/۱۴

شهرداری بندرماهشهر به استناد موافقت‌نامه شماره ۱۸/ش مورخ ۱۴۰۱/۱۱/۱۴

شهرداری بندرماهشهر به استناد موافقت‌نامه شماره ۱۸/ش مورخ ۱۴۰۱/۱۱/۱۴

شهرداری بندرماهشهر به استناد موافقت‌نامه شماره ۱۸/ش مورخ ۱۴۰۱/۱۱/۱۴

شهرداری بندرماهشهر به استناد موافقت‌نامه شماره ۱۸/ش مورخ ۱۴۰۱/۱۱/۱۴

طاهره قصاب زاده، مادر شهید عباس داداشی:

با خودم کلنجار می‌رفتم که هیچ چیز را باور نکنم!

*حسن شکیب‌زاده



ترکش که خورد، ۱۵ روز در یکی از بیمارستان‌های تهران بستری بود و ما هیچ خبری از او نداشتیم. بعد از ۱۵ روز که آمد قزوین تازه متوجه شدیم زخمی شده است.

هنوز زخم‌هایش التیام نیافته بود که با دوستانش بلیط قطار گرفتند تا مجدداً روانه جبهه‌ها شوند.

گفتم: پسرم تو که هنوز حالت خوب نشده است، چرا می‌روی؟ گفت: من که مشکلی ندارم، خیلی‌ها پا ندارند و یا دست ندارند، اما توی جبهه‌ها هستند.

با جوابی که داد دیگر حرفی برای گفتن نمانده بود و او رفت و من در حسرت پاشیدن آبی در پشتاش ماندم؛ همراه با دلی که دیگر توان گول زدن خود را نداشت.

آن روزها می‌شد ظاهراً خندید و خود را و اطرافیان را گول زد، اما دل را چی؟

وقتی می‌رفت آرزو داشتیم، دلم همراهش باشد، که شاید کمی آسوده‌تر باشم، اما چاره‌ای به جز صبر کردن نداشتیم. آن هم تا ظهر روزی که از ژاندارمری آمدند و در خانه را زدند. در را که باز کردم، گفتند: به حاج آقا

بگویید بعدازظهر بیایند ژاندارمری کاری داریم.

تا آمدن پدرش خانه آوار سرم شده بود و با خود کلنجار می‌رفتم که هیچ چیز را باور نکنم! نمی‌دانم چقدر زمان برد اما وقتی پدرش آمد و گفتم، آنقدر به هم ریخت که پابرهنه رفت و بعد هم بدن بی‌سرش را آوردند.

عباس داداشی، نوزدهم اسفند ماه سال ۱۳۴۲ در شهر قزوین به دنیا آمد. پدرش حسن، در شهرداری کار می‌کرد و مادرش طاهره نام داشت. تا پایان دوره ابتدایی درس خواند. به عنوان سرباز ژاندارمری خدمت می‌کرد که سوم شهریور ماه سال ۱۳۴۲ در سردشت و به هنگام درگیری با گروه‌های

ضدانقلاب بر اثر اصابت گلوله به شهادت رسید.

آگهی مزایده عمومی اجاره

۱۴۰۱/۱۰/۱۰ - ۲۵۲۰۶

شهرداری بانه در اجرای ماده ۵ آئین نامه مالی شهرداری ها و مجوزهای شماره ۴۵۵ مورخه ۱۴۰۱/۳/۲۶ - ۷۹۸ مورخه ۱۴۰۱/۵/۱۵ و ۱۰۹۲ مورخه ۱۴۰۱/۶/۲۰ و ۱۲۷۳ مورخه ۱۴۰۱/۷/۱۱/۱۱ شورای محترم اسلامی شهر بانه در نظر دارد، ۲۵ باب مغازه واقع در مجتمع های تجاری سطح شهر ، را از طریق مزایده عمومی به مدت ۲ سال و با شرایط مندرج در اسناد مزایده با بهره گیری از سامانه تدارکات الکترونیکی دولت Setadiran.ir به صورت اجاره واگذار نماید و لازم است مزایده گران در صورت عدم عضویت قبلی مراحل ثبت نام در سایت مذکور و دریافت گواهی امضاءالکترونیکی را جهت شرکت در مزایده محقق سازند.

۱- : تاریخ انتشار مزایده در سامانه مورخه ۱۴۰۱/۱۰/۱۴ می باشد.

۲- : مهلت زمان دریافت اسناد (دانلود از سامانه) مزایده از سایت : از تاریخ ۱۴۰۱/۱۰/۱۴ تا ساعت ۱۹ عصر روز یک شنبه تاریخ ۱۴۰۱/۱۰/۲۵.

۳- : مهلت زمان ارائه پیشنهاد : از روز چهارشنبه تاریخ ۱۴۰۱/۱۰/۱۴ تا ساعت ۱۲ روز پنج شنبه تاریخ ۱۴۰۱/۱۱/۶.

۴- : تاریخ شروع بازگشایی پاکات ساعت ۱۲ روز شنبه مورخه ۱۴۰۱/۱۱/۸.

۵- : تاریخ اعلام به برنده مزایده در سامانه مورخه ۱۴۰۱/۱۱/۹ می باشد.

اطلاعات تماس دستگاه مزایده گذار جهت دریافت اطلاعات بیشتر در خصوص اسناد مزایده و ارائه پاکت ها به آدرس شهرستان بانه ، بلوار شهرداری، واحد املاک شهرداری بانه و تلفن +۸۷۳۴۲۳۰۵۵۰

اطلاعات تماس سامانه ستاد جهت انجام مراحل عضویت سامانه. مرکز تماس ۴۱۹۳۴ - ۰۲۱

دفتر ثبت نام ۸۸۹۶۹۷۳۷ و ۸۵۱۹۳۷۶۸

م الف ۱۲۳

شهرداری بندرماهشهر به استناد موافقت‌نامه شماره ۱۸/ش مورخ ۱۴۰۱/۱۱/۱۴

شهرداری بندرماهشهر به استناد موافقت‌نامه شماره ۱۸/ش مورخ ۱۴۰۱/۱۱/۱۴

شهرداری بندرماهشهر به استناد موافقت‌نامه شماره ۱۸/ش مورخ ۱۴۰۱/۱۱/۱۴

شهرداری بندرماهشهر به استناد موافقت‌نامه شماره ۱۸/ش مورخ ۱۴۰۱/۱۱/۱۴

شهرداری بندرماهشهر به استناد موافقت‌نامه شماره ۱۸/ش مورخ ۱۴۰۱/۱۱/۱۴

شهرداری بندرماهشهر به استناد موافقت‌نامه شماره ۱۸/ش مورخ ۱۴۰۱/۱۱/۱۴

شهرداری بندرماهشهر به استناد موافقت‌نامه شماره ۱۸/ش مورخ ۱۴۰۱/۱۱/۱۴

آگهی موضوع ماده ۳ قانون و ماده ۱۳ آئین نامه قانون تعیین و تکلیف وضعیت ثبتی اراضی و ساختمان های فاقد سند رسمی

۴۴۵ صادره از میناب و به شماره ملی ۳۴۲۲۳۲۷۴۵۲ و به شماره رای ۰۹۹۰۰۰۵۷۰۰۱۶۰۳۲۳۰۱۴۰ در شش‌دانگ یک باب خانه به مساحت ۲۶۴ متر مربع قسمتی از پلاک شماره ۵۷۰- اصلی قطعه ۱ بخش ۵ واقع در میناب کریم آباد خریداری مع الواسطه از مالک رسمی آقای عبدالکریم احمدی

قطعه ۲ بخش ۵

۱۲- آقای موسی حاجی حسینی فرزند حسین به شماره شناسنامه ۱۹۶۸ صادره از میناب و به شماره ملی ۳۴۲۰۷۷۵۱۷۲ و به شماره رای ۰۱۰۳۰۰۱۶۰۳۲۳۰۵۷۰۰۱۴۰ در شش‌دانگ یک باب خانه منضم به انبار و محوطه اطراف آن به مساحت ۱۹۶۷/۲۷ متر مربع قسمتی از پلاک شماره ۱۵۲ فرعی از ۵۸۴- اصلی قطعه ۲ بخش ۵ واقع در میناب خریداری مع الواسطه از مالک رسمی آقای عبدالکریم احمدی

۱۳- آقای موسی حاجی حسینی فرزند حسین به شماره شناسنامه ۱۹۶۸ صادره از میناب و به شماره ملی ۳۴۲۰۷۷۵۱۷۲ و به شماره رای ۰۰۹۹۹۰۰۰۵۷۰۰۱۶۰۳۲۳۰۱۴۰ در شش‌دانگ یک باب خانه منضم به انبار و محوطه اطراف آن به مساحت ۱۶۰/۱۸۴ متر مربع قسمتی از پلاک شماره ۱۵۲ فرعی از ۵۸۴- اصلی قطعه ۲ بخش ۵ واقع در میناب خریداری مع الواسطه از مالک رسمی آقای عبدالکریم احمدی